

پیر بوردیو و اندیشه «دموکراسی واقعی»: در آمدی بر مشارکت

سیاسی در فضای تعامل کنش و ساختار

دکتر علی مرتضویان*

سید مرتضی فتاحی**

چکیده

«پیر بوردیو» (1930-2002) سرشناس‌ترین چهره جامعه‌شناسی فرانسه است که با صورتبندی رهیافت تعامل‌گرایانه خود، طنین خاتمه‌استیلائی نظریه‌های کنش‌گرا و ساختارگرا در جامعه‌شناسی را فراگیرتر ساخت. وی با طرح نظریه «ساختارگرایی ساخت‌گرایانه» از رهگذر رابطه دیالکتیکی «میدان‌ها» و «عادت‌واره‌ها»، علم سیاست را ناچار از اتخاذ رهیافت‌های جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی، بویژه ارزیابی ریشه‌های فرهنگی جوامع در تحلیل قدرت دانست. دیدگاه رابطه‌نگر بوردیو نسبت به قدرت، جامعه‌شناسی سیاسی وی را فراتر از رهگیری صرف طرز کار نهادهای سیاسی (به عنوان میراث مکتب رفتارگرایی) و یا ابعاد عینی و قابل رویت اقدامات حکومت نظیر انتخابات، احزاب

* استادیار و عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، گروه علوم

سیاسی، تهران، ایران

** دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

و... مطرح ساخت. چنین دیدگاهی متضمن ارزیابی بنیان‌های اجتماعی و فرهنگی قدرت در دو سطح خرد و کلان بوده است. طبعاً چنین دیدگاه پیچیده‌ای نمی‌تواند غافل از تحلیل باور رایج (دوکسای) حاکم بر میدان سیاسی یعنی سیاست دموکراتیک و نمایندگی باشد؛ دیدگاهی که از منظری انتقادی دموکراسی‌های نمایندگی را فاقد یک ضد قدرت نقاد و آن را مصداق بارز غصب، دستکاری و مصادره قدرت به رغم حضور و فعالیت احزاب و مطبوعات متنوع تلقی می‌کند. اما بوردیو چه بدیلی را برای چنین باور رایجی در بستر دموکراسی‌های نمایندگی مطرح ساخته است؟ اندیشه «دموکراسی واقعی» با مقولات مختلفی که هر یک از آنها ماهیتی دیالکتیکی دارند بدیلی برای دموکراتیک کردن دموکراسی در جوامع فعلی از سوی بوردیو تلقی می‌شود.

واژگان کلیدی: پیر بوردیو، دموکراسی واقعی، روشنفکری جمعی، دموکراسی مشارکتی، سیاست عادت واره‌ها.

مقدمه

«آمریکا هم چنان فاصله ای بسیار طولانی با «دموکراسی واقعی» دارد. مقررات نامناسب و دستکاری و تقلب همچنان شمار زیادی از مردم، فقرا و اقلیت ها را از مشارکت سیاسی مناسب و دستیابی درست به صندوق های رای بازداشته است..... ما هم چنان به مبارزه خود برای تحقق یک «دموکراسی واقعی» ادامه می دهیم؛ «دموکراسی واقعی» که نمایندگی تمام مردم را بر عهده می گیرد و با تمامی آنها سخن خواهد گفت؛ از جمله مردمی که در مناظرات سیاسی امروز به فراموشی سپرده شده اند....» (بخشی از سخنان «کول کراویتز» (Cole Krawitz) و «جای تول» (Jay Toole) دو فعال جامعه مدنی به مناسبت هشتادوششمین سالگرد پیروزی مبارزات اعطای حق رای به زنان در آمریکا)» (Krawitz & Toole, 2006)

«اطلاع رسانی درست و فراگیر، معنی دار ساختن مشارکت عمومی و پاسخگویی کامل مقامات دولتی به مردم قدرت بخشیده و دموکراسی را «واقعیت» خواهد بخشید.» (بخشی از بیانیه 187 سازمان غیردولتی و نمایندگان جامعه مدنی از 43 کشور اروپایی، آسیای مرکزی و قفقاز در نشست زیست محیطی اروپا در وین)» (UNECE, 2007)

اندیشه «دموکراسی واقعی» امروزه به ایده ای نوظهور اما مستحکم در بطن گفتمان دموکراسی خواهی معاصر تبدیل شده است؛ اندیشه ای که به شدت وامدار نظریه های بزرگان جامعه شناسی در پارادایم تعامل گرایی است. «پیر بوردیو» (Pierre Bourdieu) به عنوان یکی از سرشناس ترین چهره های پشتیبان پارادایم مذکور، تاثیری بی بدیل در مسیر استحکام اندیشه دموکراسی واقعی از خود بر جای گذاشت.

رشد ادبیات ثانوی درباره کار پیر بوردیو در عرصه جامعه‌شناسی، تاکنون سبب بی‌توجهی به نظریه وی در عرصه سیاست شده است. جامعه‌شناسی تعامل‌گرایانه بوردیو از منظر تاکید بر تعامل میان کنش و ساختار، ابزارهای نوینی برای مطالعه قدرت و بویژه سیاست انتخابی در دموکراسی‌های نمایندگی امروز جهان ارائه نموده است. بوردیو به نحو عمده‌ایی نه تنها با الهام از «ماکس وبر» (Max Weber) و «کارل مارکس» (Karl Marx) بلکه با تأثیرپذیری از «روبرت میخلز» (Robert Michels) و «امیل دورکهایم» (Emile Durkheim) دیدگاهی پیچیده و اسطوره‌زدایی شده از سیاست را تشریح می‌نماید. وی در قالب چارچوب الهام گرفته از مارکس معتقد است که مبارزه برای سلطه در بین افراد مسلط و تحت سلطه همواره بوقوع می‌پیوندد. در عین حال به تبع ایده پدیدار شناختی وبر درخصوص عرصه‌های حیات، سیاست را به مثابه عامل شکل بخشیدن به عرصه‌ای از فعالیت که می‌تواند از دیگر عرصه‌های فعالیت همچون اقتصاد، مذهب، تعلیم و تربیت و فرهنگ تفکیک شود، تلقی می‌کند و بطور خاص کنش سیاسی را به جایگاه مشخصی با عنوان «میدان سیاسی» (Political Field) محدود می‌کند. اما فهم آنچه در میدان سیاسی رخ می‌دهد از مسیر فهم جامعه‌شناسی تعامل‌گرایانه بوردیو عبور می‌کند. از این رو پرسش از تعامل‌گرایی جامعه‌شناختی نزد بوردیو کلید درک نظریه وی در خصوص میدان سیاسی و سیاست دموکراتیک و مشارکت سیاسی دربستر تعامل ساختار و کارگزار است.

1) جامعه‌شناسی تعامل‌گرایانه بوردیو: دیالکتیک ساختارهای عینی و پدیده‌های

ذهنی

تکاپو برای درک نظریه تعامل‌گرایانه بوردیو از منظر رابطه متقابل «ساختمان ذهنی و ذاتقه» در حوزه کنش از یک سو و «زمینه و میدان» در حوزه ساختار، به نظر همچون هر نظریه عمده دیگری، منوط به فهم مشخصی از مهمترین نشانگان اختصاری برای

توصیف فهم های پیچیده جهان اجتماعی است؛ هستی شناسی با پرسش وجود یعنی «چه چیزی هست؟» و «چه چیزی وجود دارد؟»، معرفت شناسی با پرسش شناخت یعنی «چگونه نسبت به آنچه می دانیم، معرفت حاصل کرده ایم؟» و روش شناسی با سوال از روش یعنی «چگونه پژوهش باید صورت گیرد؟» به نظر مهمترین نشانگان اختصاری مذکور برای درک و فهم مناسب نظریه های سیاسی و اجتماعی محسوب می شوند. (اقتباس از: مارش و استوکر، 1384: 39-38)

شاید بتوان ما حاصل مواضع هستی شناختی، معرفت شناختی و روش شناختی بوردیو در تحلیل کنش اجتماعی را، در این عبارت مارکس در «ایدئولوژی آلمانی» خلاصه نمود: «ما چنان رفتار نمی کنیم که می اندیشیم بلکه چنان می اندیشیم که رفتار می کنیم.» (بوردیو، 1380: 168) به تعبیر بوردیو، «عمل ما ناشی از فکر ما نیست، بلکه به گونه ای بالعکس فکر ما ناشی از ساخت عینیت اجتماعی و حتی ناشی از عمل ماست که در قالب آن صورت می گیرد.» (پیشین) بدین ترتیب «عمل» (Praxis) به جایگاه دیالکتیک کار موثر (Opus operantum)¹ و حالت فعال تولید نمادین² (Modus operandi) و نیز دیالکتیک محصولات عینیت یافته و محصولات تجسم یافته اقدام تاریخی در اذهان و نهایتاً دیالکتیک ساختارها و عادت واره ها» (Bourdieu, 1990: 52) تبدیل می شود؛

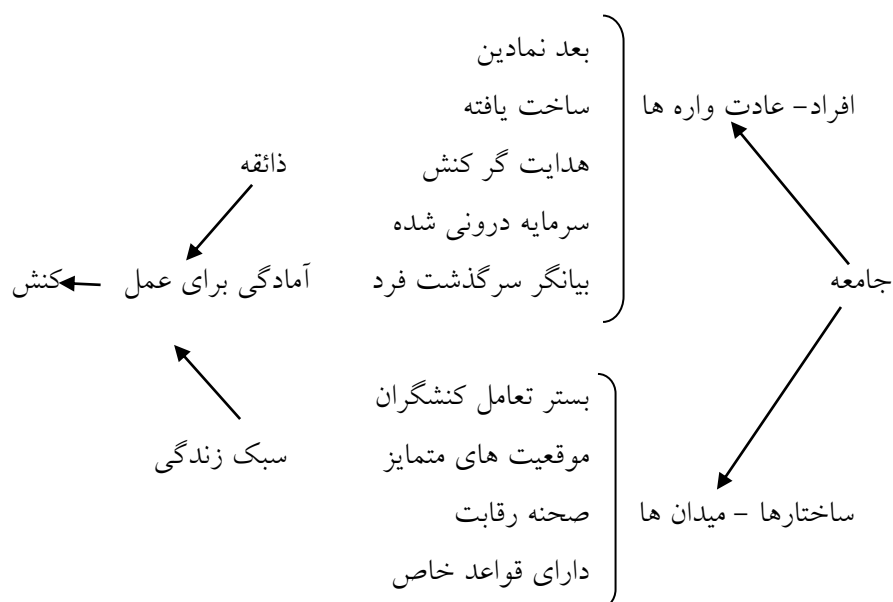
ساختارهایی که در اثنای کنش های کارگزاران اجتماعی در قالب «میدان(ها)»³

1. مقصود از Opus operantum (عمل) یا کار موثر در جامعه شناسی بوردیو خلق محصولات و کنش های رفتاری است که به نوعی حاصل عادت واره ها در افراد تلقی می شوند. در واقع کار موثر ساختارهای عینی را تولید می کند. (Clair&others, 2005: 143)

2. مراد از Modus operandi (نظر) یا حالت فعال تولید نمادین در جامعه شناسی بوردیو شیوه تفکر نظری درباره عمل است که ساختارهای ذهنی را تولید می کند. (Ibid.)

3. میدان یا حوزه (Field) عبارت است از «زیر اجتماعی که یک عادت واره خاص در آن حاکمیت دارد» (بوردیو، 1380: ص 16-15)

ظهور می‌کنند و در تعامل با «عادت واره (ها)»¹ قرار می‌گیرند. به هر حال نظریه عمل بوردیو به مثابه مرکز ثقل جامعه‌شناسی تعامل‌گرایانه او، در سایه ذات دیالکتیکی مفاهیمی که توقف وجودی قابل ملاحظه‌ای نسبت به یکدیگر دارند (اقتباس از: جمشیدیها و پرستش، 1386: 1)، می‌تواند در قالب نمودار زیر مورد تحلیل قرار گیرد: (گرنفل، 1389، ص 19)



سرمایه درونی شده در بخش عادت واره ها در شکل فوق که از سوی بوردیو به «منابع یا قابلیت های در اختیار فرد یا موقعیتی اجتماعی که از نفوذ اجتماعی یا رواج برخوردار است» (سیدمن، 1386: 198) تعبیر شده است و می‌تواند متضمن اشکالی

1. عادت واره (Habitus) به زعم بوردیو نوعی تربیت غیر مستقیم است که باعث می‌شود که فضائل یا رذائل پذیرفته شده در یک اجتماع، به سهولت و به صورت ملکه و بدون نیاز به تامل و تکلف از کنشگران سر بزند. (اقتباس از: پیشین)

نظیر سرمایه اقتصادی (به مفهوم مارکسی کلمه و شامل سرمایه تولیدی برای تولید اشیاء و خدمات)، سرمایه اجتماعی (ناظر بر مفهوم روابط گروهی و شبکه های اجتماعی)، سرمایه فرهنگی (به مفهوم وبری شیوه زندگی مشتمل بر مهارت های خاص، سلیقه، نحوه سخن گفتن، مدارک تحصیلی و شیوه هایی که ضامن تمایز فرد از دیگران است) و سرمایه نمادین (نمادهایی که فرد بکار می گیرد تا به سطوح دیگر سرمایه خود مشروعیت بخشد) (اقتباس از: ممتاز، 1383: 150-151) باشد، به شدت اهداف بوردیو در پیوند وجوه عامل محور و ساختار محور زندگی اجتماعی را با تحلیل قدرت و سلطه اجتماعی به عنوان کانون جامعه شناسی وی مرتبط می سازد. قدرت یا به تعبیری روابط قدرت در اندیشه بوردیو به نحو قابل ملاحظه ایی با مفهوم سرمایه در ارتباط است. میزان این ارتباط به نحوی است که تقریباً می توان گفت بوردیو دو مفهوم قدرت و سرمایه را بصورت مترادف به کار گرفته است. (Defilippis, 2001: 783) اما بوردیو چگونه از منظری دیالکتیکی به تحلیل پوشش های سلطه و قدرت در بستر تعاملات زندگی اجتماعی بویژه در بطن میدان سیاسی و دموکراسی های نمایندگی امروز پرداخته است؟

2) میدان سیاسی و سیاست انتخابی و دموکراتیک:

در اندیشه بوردیو عاملیت و ساختار توسط قدرت به یکدیگر مرتبط می شوند. در واقع ساختارها با توزیع قدرت در میان عاملان، به آنان عاملیت می بخشند. ساختارهای مذکور در عین حال که نظم هایی توزیع کننده هستند، صرفاً به این دلیل وجود دارند که عاملان می دانند چگونه از آنها به صورت عملی در موقعیت های پیوسته در حال تغییر استفاده کنند؛ موقعیت هایی که معرف تلاش عاملان برای افزایش و حفظ سرمایه های چهارگانه آنها به مثابه خواهندگان قدرت تلقی می شوند. به هر حال تلاش عاملان موجب تجدید آرایش در درون ساختارهای توزیعی، عادت واره ها، ابتکارات میدان ها

و در درون خود میدان‌ها می‌شود. بنابراین اصل اساسی کنش تاریخی در میدان‌ها مبارزه و رقابت برای برتری و به رسمیت شناخته شدن به عنوان عامل یا عاملان برتر است. (اقتباس از: پارکر، 1386: 83) میدان سیاسی نیز از اصل مذکور مستثنا نیست؛ چرا که بوردیو خود خاطر نشان می‌کند:

«در رابطه با میدان‌ها قوانین عمومی وجود دارد: هرچند میدان‌ها مختلفند، نظیر میدان سیاست، میدان فلسفه یا میدان مذهب، اما از قوانین تغییر ناپذیر کارکردی برخوردارند» (Bourdieu, 1993: 72)

میدان سیاسی در اندیشه بوردیو مظهر عمده رقابت و تلاش عاملان برای برتری در میدان مذکور است. در واقع به زعم بوردیو:

«میدان سیاسی جایگاهی است که در آن محصولات سیاسی نظیر نشریات، برنامه‌ها، تحلیل‌ها، تفسیرها، مفاهیم و رویدادها از طریق رقابت بین عاملان درگیر در میدان سیاسی به وجود می‌آیند. چنین محصولاتی در بین شهروندانی عادی که به جایگاه مصرف‌کنندگان تنزل یافته‌اند، باید انتخاب شوند. از این رهگذر مخاطره شناسایی غلط به میزانی که فاصله شهروندان از مکان تولید محصولات مذکور پیوسته بیشتر شود، بزرگتر خواهد بود.» (Bourdieu, 1991: 172)

اما بوردیو چگونه به چنین تحلیلی از جایگاه شهروندان عادی به مثابه «مصرف‌کنندگان صرف محصولات سیاسی» دست می‌یابد؟ آیا چنین وضعیتی به عنوان وضعیت مطلوب از سوی وی تلقی می‌شود؟ در صورت مطلوب نبودن چنین شرایطی در میدان سیاسی، بوردیو چه بدیل‌هایی برای آن از منظر دیالکتیک عاملیت و ساختار ارائه می‌نماید؟ پاسخ به سوالات فوق در اندیشه بوردیو ظاهراً از مسیر تحلیل سیاست دموکراتیک و انتخابی نزد وی عبور می‌کند؛ نظریه‌ای که مجدداً با ارجاع به «ساختار سرمایه‌ای جهان مدرن» بدور از تقلیل‌گرایی اقتصادی از منظر مارکسیستی (Fucs, 2003: 394)، نظریه ساختارگرایی ساخت‌گرایانه سیاست (Structural

(Constructivist Theory of Politics) را صورتبندی نموده است.

به نظر بوردیو حقی که بواسطه آن شهروندان یک نظام سیاسی باید عقاید سیاسی خود را در قالب آن صورت بندی نمایند و یا داوری های سیاسی خود را بروز دهند، به منزله ویژگی بنیادین هر نظام دموکراتیک تلقی می شود. در قالب نظریه، دموکراسی مرکب از شهروندانی با محدودیت سنی مشخصی است که در عین حال همه با هم برابرند. با این وجود، چنانکه بوردیو در مطالعات متعدّدش درباره عقیده سیاسی بیان نموده است، توانایی تولید یک عقیده سیاسی و یا ابراز یک داوری سیاسی در میدان سیاسی همچون همه میدانها، از منظر اجتماعی به شکل نابرابری توزیع شده است. رقابت خاصی که مربوط به داوری سیاسی است، عملاً یک رقابت اجتماعی است. توانایی مذکور در میان دیگر عوامل، با مدارک تحصیلی و سن تغییر می یابد. کسانی که از منابع فرهنگی و اقتصادی بهره مندند از این امکان نیز برخوردارند که داوری های سیاسی را فراهم سازند. در سیاست نیز همچون سایر عرصه های فعالیت تمرکز عمده ای بر روی ابزارهای تجسم یافته (عادت واره ها) و یا تعیین یافته (نهادهای) تولید عقاید سیاسی مشاهده می شود. بدین مفهوم دموکراسی های غربی فعلاً دموکراسی های انتخابی هستند. چرا که تنها بخشی از جمعیت ابزارهای نمادین برای تولید یک عقیده سیاسی را در اختیار دارند. (Kauppi, 2003: 2-3)

بوردیو سه شیوه تولید عقیده را از هم متمایز می سازد: نخستین شیوه تولید به خصلت طبقاتی وابسته است که یک اندیشه ساز را قادر می سازد تا به صورتبندی پاسخ هایی منسجم و مبتنی بر عقل سلیم پردازد که در پی منطقی روزانه زندگی مطرح می شود. اصول سیاسی، اصول نگرش یا لوگوس زمینه را برای دومین شیوه تولید عقیده سیاسی فراهم می سازد. سومین شیوه تولید عقیده سیاسی شامل تفویض صورتبندی عقیده سیاسی به سازمانی است که یک مشی سیاسی را تدارک می نماید. نظیر یک حزب سیاسی، اتحادیه کارگری یا یک سازمان سیاسی دیگر. چنین واگذاری

می‌تواند براساس خصلت طبقه و یا اصول نگرش استوار باشد. تفاوت نخستین شیوه تولید با دومین و سومین شیوه تولید عقیده در این است که در مورد خصلت طبقه اصول تولید داوری سیاسی به شکل ضمنی است. رابطه بین طبقه و عقیده مستقیم و ناخودآگاه است. به نظر بوردیو این نکته بسیار پرسش‌آفرین است چرا که خصلت‌ها بدون آگاهی خود فریبند و همواره با شناسایی غلط گمراهی را به نمایش می‌گذارند. در مقابل، رابطه بین طبقه اجتماعی و عقیده سیاسی در دومین و سومین شیوه تولید غیرمستقیم است که یا بواسطه لوگوس مسلمات سیاسی خاص یا یک سازمان سیاسی مورد تأمل قرار می‌گیرد. (اقتباس از: بوردیو، 1390: 574-578)

بوردیو یک تقسیم‌بندی تکمیلی را نیز در تحلیل خود از عقیده سیاسی مطرح می‌سازد: تولید با واسطه در مقابل تولید اول-شخص. (Kauppi, 2003: 2-3) وی تولید با واسطه را به شکل تفویض قدرت به یک حزب یا سازمان سیاسی به منظور تولید عقاید سیاسی تعیین می‌کند که نمایندگی فرد را برعهده دارد. تولید عقیده سیاسی توسط اول-شخص نزد بوردیو بدین معناست که افراد منابع متعلق به خودشان را برای صورت‌بندی عقاید سیاسی به کار می‌گیرند. از آنجایی که توانایی صورت‌بندی عقاید سیاسی به نحو نابرابری توزیع می‌شود، کسانی که از منابع تحصیلی بیشتری برخوردارند، در مقایسه با افرادی که فاقد منابع مذکور هستند، با احتمال بیشتری قادر به صورت‌بندی عقاید سیاسی هستند. به بیان بوردیو، در حالی که فرد در سلسله مراتب اجتماعی (و در سلسله مراتب درآمد و تحصیلات) تغییر جایگاه می‌دهد، احتمال تولید یک پاسخ سیاسی به مسأله‌ای که به لحاظ سیاسی ایجاد شده، افزایش می‌یابد. بوردیو در عین حال ساز و کارهایی را که توانایی تولید پاسخ به مسأله‌ای سیاسی را تحت نفوذ قرار می‌دهد، تجزیه و تحلیل می‌نماید. تفاوت در این توانایی کمتر به مهارت تخصصی و یا به دانش سیاسی وابسته است. در عوض این مهم به رقابت اجتماعی که به احساس داشتن حق برخورداری از یک عقیده سیاسی ترجمه می‌شود، وابسته

است. بعبارت دیگر، توانایی فکر کردن درخصوص مسائل سیاسی همچون رقابت سیاسی نیز به گونه ای نابرابر توزیع شده است. بوردیو بویژه در مورد تولید عقیده با واسطه، به نقش ایفاء شده توسط باور و اعتماد در داوری سیاسی علاقمند است. به زعم وی عنصری از باور ضمنی در منطق گزینش سیاسی نقش بسته است. انتخاب نمایندگان نه تنها گزینش عقاید و برنامه ها بلکه انتخاب در میان اشخاص را در بر می گیرد. نخستین عنصر تردید آمیز که به هدف داوری مربوط می شود این است که آیا یک فرد یا مجموعه ای از آراء داوری می شود؟ چرا که یک شخص از عادت واره های مشخصی بهره مند است. وی افکار و عقاید ویژه ای را داراست که در لحظه انتخاب نمی تواند بیانگر آنها باشد. افکار و عقاید اظهار نشده مذکور در یک شکل و قالب ضمنی وجود دارند. بوردیو خود در این زمینه به صراحت در بخشی از اثر مشهور خود با عنوان «تمایز» (Distinction) خاطر نشان می سازد:

«... اصل زاینده مجموعه قضاوت ها و کنش هایی (روش های سیاسی) که به هنگام این «انتخاب» به صورت فاش و صریح، تدوین نشده اند، چه از طرف نامزد چه از طرف رای دهنده، صرفا باید به صورت شهودی و از روی شاخص های ظریف قریحه هایی درک شوند که فقط در حرکات و سکانات بدنی، طرز گفتار، رفتار و منش ها عیان می شوند. همه «انتخاب» های سیاسی، در آن واحد هم شخصیت نامزد انتخاب را در نظر می گیرند و هم چیزی را که او وعده می دهد. فرد منتخب، هم نماینده ای است که عقاید از پیش بیان شده موکلان خود را می گوید (او «پابیند» برنامه ای است که نوعی قرارداد صریح وکالت است) و هم عاملی است که از برنامه درونی خویش - منافع خاصی که به موقعیت او در میدان تولید ایدئولوژیک ربط دارند - تبعیت می کند که منعکس کننده عقاید هنوز ناموزون، تلویحی یا بالقوه ای است که او از این طریق به آن ها فعلیت می بخشد!...» (بوردیو، 1390: 583-581)

در اینجا بوردیو جستارهای خود در خصوص عقاید سیاسی را با میدان سیاسی پیوند

می‌زند. وی بوضوح تصریح می‌نماید که باور و اعتماد در عرصه داوری‌های سیاسی به منزله «سرمایه سیاسی» در بطن میدان سیاسی است. بعبارت بهتر هرچند کارگزاران در میدان سیاسی در تلاشند تا سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی را افزایش دهند، اما منابعی که میدان سیاسی را سازمان می‌دهند، با عنوان سرمایه سیاسی مطرح می‌شوند.

سرمایه سیاسی، شکلی از سرمایه نمادین است. اعتبار چنین سرمایه‌ای بر مبنای باور یا مقبولیت و شناسایی استوار شده است. یا به تعبیر دقیق‌تر، سرمایه سیاسی بر مبنای اقدامات بی‌شمار اعتبار بخشی بواسطه کارگزارانی استوار شده است که آن را به یک شخص (و یا یک شیء) اعطاء می‌نمایند. اعتبار مذکور درست همان قدرت‌هایی است که کارگزاران آنها را در یک شخص (و یا یک شیء) شناسایی می‌کنند. (Bourdieu, 1991: 192) در ابتدا افراد براساس حجم کلی سرمایه‌ای که در اختیار دارند در میدان توزیع می‌شوند. سپس توزیع آنها در میدان براساس ترکیب سرمایه‌هایشان انجام می‌شود. کسانی که در انباشت بیشترین سرمایه توفیق حاصل نموده‌اند، مسلط خواهند بود در حالی که افراد صاحب کمترین میزان سرمایه به عنوان افراد تحت سلطه مطرح می‌شوند. موقعیت یک فرد در این ساختار امتیازات وی را تعیین می‌کند.

در همین راستا در بطن میدان سیاسی دو نوع سرمایه سیاسی دیگر از سوی بوردیو مورد شناسایی قرار گرفته است: سرمایه سیاسی که به گونه‌ای فردی بدست می‌آید و سرمایه سیاسی که بواسطه تفویض کسب می‌شود. سرمایه سیاسی فردی معمولاً یا نتیجه انباشت آهسته است (چنانکه در مورد چهره‌های سرشناس مصداق دارد) و یا در نتیجه اقدام در یک وضعیت بحرانی و یا خلاء نهادی است. در این مورد مفهوم سرمایه سیاسی بوردیو به مشروعیت کاریزماتیک و بر نزدیک می‌شود. با نابودی فیزیکی شخصی که چنین قدرتی را در اختیار دارد سرمایه سیاسی فردی از بین می‌رود. وی به خاطر ویژگی‌هایی که از آن خودش به حساب آورده می‌شود، شناخته شده و مورد شناسایی قرار می‌گیرد. سرمایه سیاسی تفویضی از طریق اعطاء به واسطه یک نهاد

کسب می شود. به عنوان مثال یک حزب سیاسی یا موسسه سیاسی دیگر. یک شخص نظیر یک کشیش، یک استاد یا هر مقامی، انتقال موقت و محدود سرمایه جمعی، مرکب از شناسایی و وفاداری را از نهاد دریافت می نماید. کسانی که در خدمت موسسات سیاسی هستند نمایندگان آنها محسوب می شوند. از این رو سرمایه سیاسی بواسطه تفویض، به وضعیتی اطلاق می شود که در قالب آن قدرت یک سیاستمدار به قدرت حزبش و نیز موقعیتش در حزب وابسته است. رهبر حزب از طریق فرآیند تفویض، به یک بانکدار تبدیل می شود و حزب بانکی است که به سرمایه سیاسی اختصاص داده شده است. بانکدار دسترسی به این سرمایه جمعی را که توسط دیوان سالاری حزب تصدیق شده و اساساً ماهیتی دیوان سالارانه یافته کنترل می کند. بوردیو با نقل قول کردن از آنتونیو گرامشی می نویسد کارگزاران سیاسی نظیر نمایندگان اتحادیه های کارگری «بانکداران افراد در یک وضعیت انحصار» هستند. (Kauppi, 2003: 12)

بوردیو چنین انحصار و تفویضی را چه در قالب «تولید عقیده با واسطه» و چه در قالب «سرمایه سیاسی بواسطه تفویض» در دموکراسی های نمایندگی مورد نقد قرار می دهد. در واقع وی پس از توماس آکوئیناس، دومین اندیشمندی است که درخصوص تفویض قدرت سیاسی از سوی مردم به یک نماینده به مثابه نوعی از خود بیگانگی به بحث می پردازد. وی در بخش سوم مهمترین اثرش در خصوص میدان سیاسی با عنوان «زبان و قدرت نمادین» (Language and Symbolic Power) در جستاری موسوم به «نماینده گی و شیء وارگی سیاسی» (Delegation and Political Fetishism) قدرت نمایندگی را به مثابه تنها قدرت سیاسی تحلیل می کند که گروه را قادر می سازد تا از طریق تفویض قدرت به یک نماینده شکل گیرد (Bourdieu, 1991: 204) در همین راستا مردم حاکمیت اصیل خود را به یک نماینده تام الاختیار، یک حزب و یا یک فرد واگذار می کنند. یک فرد منزوی در عرصه سیاست نمی تواند صدای خودش را بشنود، مگر آنکه چنین فردی این صدای منزوی

رابطه آوایی گروهی تبدیل نماید. اما این بدان معناست که وی در قالب فرآیند نمایندگی از تملک صدای خودش محروم شود تا از محرومیت سیاسی رها شود. بدین ترتیب گروه دیگر به مثابه جمعی از افراد وجود نخواهد داشت بلکه در عوض بواسطه یک نماینده به منزله یک کارگزار اجتماعی مطرح می‌شود. در این مورد، نمایندگی رضایت ضمنی تفویض اختیار به کسانی که نمایندگی را برعهده گرفته‌اند، اعلام می‌نماید و تصرف و غصب قدرت از سوی نماینده را پنهان می‌نماید؛ این وضعیت به زعم بوردیو معرف «خشونت نمادینی» است که بواسطه آن سلطه توسط فرد تحت سلطه و با رضایت وی بازتولید می‌شود. «نیلو کوپی» (Niillo Kauppi) مدیر مرکز تحقیقات ملی دانشگاه استراسبورگ فرانسه در جستار خود اندیشه بوردیو ناظر بر فرآیند دوگانه شناسایی و شناسایی غلط که نمایندگی سیاسی را در بستر یک خشونت نمادین احاطه نموده به شرح زیر تشریح می‌نماید:

«قدرت نمادین قدرتی است که شناسایی را پیش فرض می‌گیرد [که این] یعنی عدم شناخت خشونتی که از طریق قدرت مذکور اعمال می‌شود». [...] رابطه بین نماینده و انتخاب کننده یک نماینده شبیه به رابطه میان دال و مدلول است. اما در عین حال، کسانی که نماینده‌ای را انتخاب نموده‌اند، ایمانی راسخ به نماینده دارند. بدین ترتیب یک چک سفید به شخص نماینده (زن/مرد) داده می‌شود. به نظر می‌رسد که بوردیو تصریح می‌نماید چنین جدایی میان حکومتگران و حکومت شوندهگان بدین معناست که دموکراسی غیرممکن است...» (Kauppi, 2003: 5)

نمایندگان و کارگزاران سیاسی سیاسی به درجات مختلف در قالب یک میدان اجتماعی در یک بازی دوگانه درگیر می‌شوند که اولین آنها نسبت به میدان سیاسی جنبه درونی و دومی نسبت به آن جنبه بیرونی دارد. در درون میدان سیاسی، حرفه‌ای‌ها در جستجوی شناسایی از جانب هم‌تایان خود هستند. در حالی که آنها در میدان اجتماعی در جستجوی حمایت از جانب رأی دهندگان در انتخابات هستند. قدرت

کارگزار سیاسی در میدان سیاسی به توانایی وی در سخن گفتن به نام کسانی وابسته است که در بیرون از میدان سیاسی قرار دارند و در عرصه سیاست، غیرحرفه ای تلقی می شوند. وابستگی کارگزار سیاسی به تشکیلات سیاسی بنا به ساختار و حجم سرمایه اش تفاوت پیدا می کند. کمبود سایر منابع اجتماعی نظیر آموزش و ثروت شخصی نزد کارگزاران سیاسی آنها را بیشتر به منابع مهیا شده بواسطه نمایندگی وابسته می سازد. در صورتی که کارگزاران سیاسی سرمایه گذاری بیشتری در تشکیلات سیاسی انجام دهند، بیشتر بدان وابسته می شوند. توزیع منافع انباشت یافته مادی و نمادی در تشکیلات سیاسی به مثابه سرمایه سیاسی، در میان هواداران رفته رفته متضمن توسعه استقلال نسبی نمایندگان از حمایت انتخاباتی شهروندان می شود. همین موضوع در درون میدان سیاسی رقابت بین حرفه ای های میدان سیاسی را در جهت در اختیار گرفتن تشکیلات سیاسی به مثابه یک منبع و سرمایه سیاسی ارزشمند تشدید می کند.

بدین ترتیب محرومیت بالفعل تولید کنندگان کوچک و مستقل نظیر روشنفکران آزاد و کسانی که از منابع محدود اقتصادی و فرهنگی برخوردارند، در عرصه عرضه محصولات سیاسی محقق می شود. در اثنای چنین تحلیلی از میدان سیاسی است که بوردیو خاطر نشان می کند:

«میدان سیاسی هم به عنوان میدان نیروها و هم به مثابه میدان منازعات درک می شود. [۴] منازعاتی که تحول رابطه نیروهایی را هدف گرفته که در یک لحظه به میدان مذکور ساختار خاص خودش را اعطاء می کند» (Bourdieu, 1991: 171)

بنابراین در مقام جمع بندی می توان تصریح نمود که میدان سیاسی مرکب از تولید کنندگانی است که تولید محصولات سیاسی را که در یک بازار سیاسی عرضه می شود، به انحصار در آورده اند. نقش شهروندان عادی به دلایل فوق به مصرف کنندگان خارجی این میدان سیاسی تنزل داده می شود. عرضه سیاسی، محصولات سیاسی را که بوسیله موسسات سیاسی، احزاب، اتحادیه های کارگری و باشگاههای سیاسی و از این

قبیل عرضه می‌شود، در بر می‌گیرد. این محصولات یا می‌تواند شامل ایده‌ها و برنامه‌ها به شکل نمادین باشد و یا می‌تواند نظیر مناصبی در سلسله مراتب حزب به شکل مادی باشد. درخواست‌های مشابه برای تقاضا از منظر تاریخی و جمعی به گونه‌ای تعیین شده‌اند که اشکال مشخصی به خود بگیرند. شهروندان مجبورند از بین انواع مختلف محصولات سیاسی، مسائل، برنامه‌ها، تحلیل‌ها، مفاهیم، وقایع و امثال آن دست به انتخاب بزنند. مصرف‌کنندگان به صورت رسمی دسترسی برابری به محصولات سیاسی دارند. با این وجود، در عمل دسترسی به عوامل اجتماعی نظیر تحصیلات و ثروت با محدودیت توأم است. کسانی که دسترسی به این منابع دارند به مصرف‌کنندگان مطلع تبدیل می‌شوند و کسانی که فاقد منابع مذکور هستند، بدیلی در اختیار نداشته و در انتخابات غایبند یا تماماً به نمایندگان سیاسی شان متکی هستند. در سایه چنین تحلیلی است که بوردیو مدل ایده آل نهفته در اندیشه خود را بر دموکراسی مستقیم (Direct Democracy) و مرکب از افراد منتقد و بدون سازمان یا احزاب سیاسی استوار می‌سازد؛ به زعم وی تفویض قدرت و نمایندگی سیاسی در بستر میدان سیاسی به غصب و تقلب و نه دموکراسی واقعی (Real Democracy) می‌انجامد. (Kauppi, 2003: 15) اما آیا چنین ایده‌آلی (یعنی دموکراسی مستقیم) با عنایت به شرایط جوامع فعلی امکان‌پذیر است؟ دموکراسی واقعی با عنایت به وضعیت موجود میدان سیاسی چگونه امکان‌پذیر است؟

3) «دموکراسی واقعی» بستر تعامل گرایانه مشارکت سیاسی:

جامعه‌شناسی سیاسی بوردیو پیوندی ناگسستنی با دموکراسی دارد. این مهم به این دلیل نیست که بوردیو صرفاً مدافع ایده دموکراسی است. وی برابری شهروندان را مفروضه رسمی دموکراسی‌های امروزی تلقی می‌کند و به تحلیل نابرابری شهروندان در خصوص تولید و دسترسی برابر به محصولات سیاسی در میدان سیاسی دموکراسی

نمایندگی می پردازد؛ نابرابری که محصول نابرابری سرمایه های مادی و فرهنگی شهروندان و کارگزاران سیاسی در میدان سیاسی متأثر از عادت واره ها است.

بوردیو در سایه چنین تحلیل واقعی از شرایط میدان های سیاسی در بستر دموکراسی های امروز از گفتمان «دموکراسی واقعی» پشتیبانی می کند؛ گفتمانی که به مثابه اندیشه ای وحدت بخش در تمامی آثار بوردیو قابل رهگیری است. از این روست که آثار زیر نیز اگر چه دارای مضامین اجتماعی هستند، اما جامعه شناسی وی در این آثار نیز با رهگیری مضمون دموکراسی واقعی به مثابه جستارهای معطوف به جامعه شناسی سیاسی تلقی می شوند؛ نتیجه گیری کتاب «وارثان» (Inheritors) همچون دیدگاه بوردیو نسبت به واقعیت نابرابر موجود در میدان سیاسی، به جای بدیهی انگاشتن برابری رسمی دانش آموزان به نابرابری واقعی آنها از منظر فرهنگی پیش از ورود به مدرسه توجه نموده و بدین ترتیب از شرایط موفقیت آمیزتری برای انتقال دانش به آنها و دموکراتیک سازی واقعی نظام تعلیم و تربیت سخن می گوید. نتیجه گیری کتاب «عشق به هنر» (The Love of Art) به گونه ای مشابه اقدامات هماهنگی را ارائه نموده تا دسترسی بیشتری به موزه ها برای بخش هایی از جامعه که از کمترین میزان تحصیل و سواد برخوردارند، فراهم شود. و نهایتاً هدف بلند پروازانه کتاب «سیه روزی جهان» (The Weight of the World) سهیم شدن در بزرگترین امکان دموکراتیک سازی اکتشافات و دستاوردهای خود جامعه شناسی است تا هرکس بتواند از خودش علیه خشونت نمادینی که در کانون فرآیندهای سلطه اجتماعی موجود است، دفاع کند. (Wcquant,2005: 112) خشونت نمادینی که پرتناقض ترین جلوه آن در کتاب «سلطه مردانه» (Masculine Domination) از سوی بوردیو به تصویر کشیده شده است؛ چرا که سلطه مذکور هم برای زنان بطور کلی و هم برای مردان- با احاله امتیاز مردانه به مثابه یک دام که بهای آن تنش مداوم برای مرد برای اثبات دائمی مردانگی اش است- به عنوان اجتماعی سرکوبگر عمل می کند. گو اینکه بکارگیری

طرح واره تفاوت زیست شناختی میان دو جنس، به عنوان توجیهی طبیعی برای تفاوت‌های برساخته جنسیتی از سوی زنان، دیگر عامل متناقض ساختن مهمترین جلوه خشونت نمادین یعنی سلطه مردانه است. (اقتباس از: اسوین میر، 1387) در اینجا هم بورديو در جستجوی امکان فعالیت و حضور زنان در عرصه سیاسی و اجتماعی با هدف دموکراتیک ساختن دموکراسی است. اما نه با تقویت صرف جنبش‌های فمینیستی و افزایش کمی تعداد زنان در مشاغل مختلف و حتی مناصب سیاسی - که به نوعی ضامن بازتولید نابرابری‌های جنسیتی موجود به مثابه امری طبیعی است - بلکه از طریق «انقلابی نمادین» در نگرش به «تاریخ زنان»، و امکان دستیابی به سرمایه فرهنگی در همکاری با روشنفکران در صورتبندی گفتمانی انتقادی است که عادت واره‌های سلطه مردانه در نهادهای سیاسی و نظام آموزشی که مقوم سلطه مذکور است هدف قرار می‌گیرد. (Lane, 2006: 108)

به هر حال همچنان که بورديو توجه به نابرابری فرهنگی پیش از ورود به مدرسه را به مثابه پیش فرض دموکراتیک سازی واقعی نظام تعلیم و تربیت تلقی می‌کند، تاسیس دموکراسی سیاسی واقعی را متضمن توجه به نابرابری، جنسیتی، توانایی و استعداد افراد در تولید عقاید سیاسی مناسب، می‌داند. اما چنانکه در آثار فوق نیز خاطر نشان شد بورديو در تمامی میدان‌های مذکور از جمله میدان سیاسی در سایه این نگرش «واقعی» در کشاکش ایده آل و واقعیت از «احتمال دسترسی» به منابع، سرمایه‌ها و امکاناتی که به نحوی نابرابر توزیع شده‌اند، سخن می‌گوید. این احتمالات دسترسی در بستر گفتمان دموکراسی واقعی و در میدان سیاسی متضمن چه مقولاتی است؟ چگونه با رهگیری مقوله‌های مزبور احتمال بیشتری برای شهروندان از رهگذر تولید و یا دسترسی به محصولات سیاسی و یا مشارکت سیاسی آنها فراهم می‌شود؟

الف) روشنفکری جمعی (Collective Intellectual):

چنانکه در تشریح وضعیت میدان سیاسی خاطر نشان شد، یکی از مهمترین برآیندهای «افزایش وابستگی» کارگزاران سیاسی به تشکیلات سیاسی در قالب یک سرمایه نمادین و درسایه کمبود سرمایه های اقتصادی و فرهنگی حرفه ای های میدان سیاست و شهروندان، محرومیت بالفعل تولید کنندگان کوچک و مستقل عقاید نظیر روشنفکران آزاد و کسانی است که در عرصه عرضه محصولات سیاسی از منابع محدود اقتصادی و فرهنگی برخوردارند. بدین ترتیب رقابت میان حرفه ای های میدان سیاسی بر سر بدست گرفتن کنترل تشکیلات سیاسی با هدف جبران کمبود سایر انواع سرمایه، شرایط نامتقارن تری را برای مشارکت سیاسی شهروندان صورتبندی می نماید. از این روست که بوردیو در نخستین گام امکان صورتبندی مجدد نقش روشنفکران و تولید کنندگان خودمختار و مقاوم در برابر فرآیند های سلطه را در جوامع فعلی ضامن متقارن سازی امکان مشارکت شهروندان و دموکراتیک سازی جوامع تلقی می کند؛ به زعم بوردیوروشنفکران:

« کسانی هستند که فرهنگ را به مثابه ابزار آزادی تصور می کنند و آزادی را به مثابه یک شیوه عمل مسلم می انگارند که طبعاً بدانها اجازه می دهد تا به الغاء دائمی زیبایی بپردازند.» (Bourdieu, 1996: 339-340)

در عین حال تعریف روشنفکر از نظر بوردیو معطوف به حضور دو شرط در قالب یک تولید کننده فرهنگی است که به وضوح مانع از بازتولید دو گرایی کاذب «فرد در برابر جامعه» در اندیشه وی شده و فرا روی از چنین دو گرایی را نوید می دهد:

«روشنفکر ماهیتی دو بعدی دارد. یک تولید کننده فرهنگی برای اینکه به عنوان روشنفکر نامیده شود، باید دو شرط را به اجرا بگذارد: از یک سو باید به جهان خودمختار روشنفکری تعلق خاطر داشته باشد (میدانی که) از قدرت های اقتصادی، سیاسی و مذهبی و (از این قبیل) مستقل است و باید قوانین مشخص چنین میدانی را محترم بشمارد. از سوی دیگر وی باید

شایستگی و اقتداری را که در میدان روشنفکری بدست آورده است در یک کنش سیاسی سرمایه گذاری نماید که به معنی واقعی کلمه در هر حالتی خارج از میدان روشنفکری به انجام می رسد. (Bourdieu, Universal Corporatism, 1991: 656)

اما اندیشه ای که در تفکر بوردیو متضمن تقویت مشارکت شهروندان بوده و به عنوان دموکراتیک ساختن دموکراسی از منظر احیاء نقش روشنفکران مطرح گشته، با پسوند «جمعی» توأم شده است. از این رو باید دید که مقوله «روشنفکری جمعی» دربرگیرنده چه معنا و مفهومی در جامعه شناسی تعامل گرایانه ساختارگرایی ساخت گرایانه است. شاید «لوئیک واکوانت» (Loic Wacquant) بهترین بیان را در تشریح مقوله مذکور در اندیشه بوردیو ارائه نموده باشد:

« نخستین تاثیر عملی جامعه شناسی بوردیو بر مبارزات دموکراتیک امکان صورتبندی مجدد نقش روشنفکران در مبارزات معاصر است. بوردیو بر اساس بازسازی تاریخی و نهادینه این مقوله از ولتر تا زولا تا سارتر خاطر نشان می کند که خودمختاری روشنفکری و مشارکت مدنی می توانند و باید در قالب روابط مبتنی بر همافزایی به یکدیگر بیوندند، بدون اینکه میان این دو اصل تناقضی وجود داشته باشد. چنانکه بدین ترتیب [...] تولید کنندگان فرهنگی باید فراتر از مدل «روشنفکر کلی نگر یا روشنفکر عام» که از سوی ژان پل سارتر تحقق یافت و نیز فراتر از «روشنفکر مشخص» که مورد تأیید فوکو بود به سمت خلق یک «روشنفکری جمعی» از طریق روی هم گذاشتن مهارت های مکمل تحلیل علمی، ارتباط خلاق و نیز آمادگی پدید آوردن چشمگیرترین محصولات تحقیق به منظور تاثیر گذاشتن بر مباحثات عمومی به گونه ای مستمر و سازمان یافته گام بردارند؛ چنانکه بوردیو نیز در کتاب ضد آتش ها در صحنه سیاسی اروپا در پی آن بود. این روشنفکری جمعی دو ماموریت فوری دارد: ماموریت نخست معطوف به تولید و اشاعه ابزارهای دفاع علیه سلطه نمادین و بطور خاص علیه تحمیل مساله سازی های بسته بندی شده سیاست رسمی است. دومین

ماموریت معطوف به مشارکت در «کار خلاقیت سیاسی» است که برای احیای تفکر انتقادی یک ضرورت است و در عین حال توانمند ساختن روشنفکری جمعی با هدف برقراری پیوند میان واقع گرایسی جامعه شناختی و آرمان گرایسی مدنی.» (Wacquant, 2004: 9)

بنابراین روشنفکری جمعی بوردیو حاصل تعامل «واقع گرایسی جامعه شناختی» و «آرمان گرایسی مدنی»، «خودمختاری روشنفکری» و «مشارکت مدنی» و در یک کلام ماحصل رابطه دیالکتیکی میان «روشنفکر کلی نگر یا عام» به تعبیر سارتر (به معنی کسی که هدفهای فراگیر دارد و می خواهد به سبک کسانی مانند هگل از طریق ایده نولوژیهای مذهبی و مسلکی برای سراسر جهان و جمیع افراد آدمی تکلیف معین کند و طبیعتاً ادعا می کند که حقیقت کاملاً بر او آشکار است و اگر خدای ناکرده چیزی مانده باشد که هنوز مکشوف نشده، به دلیل توطئه دشمنان یا عناد کژاندیشان یا قلت زمان بوده است) (اقتباس از: فولادوند، 1376: 47-48)) و «روشنفکر مشخص» (به مفهوم کسی که مدعی کلید داری خزانة حقیقت نیست، بلکه می خواهد ببیند حقیقت مشخص قدرتمداری و سرشت امتیازهای ویژه در جامعه چیست و کارش کاوش در مکانیسمهای قدرت و اندوختن «دانش استراتژیک» است) (اقتباس از: پیشین) (به تعبیر فوکواست.

بوردیو خود مظهر تمام عیار چنین روشنفکری جمعی بود. چرا که در طرح عملی خود به فراهم ساختن امکان های عملی دسترسی به ابزارهای تولید عقاید در بستر اجتماعی و فراتر از جهان ساختاری سرمایه ها در میدان سیاسی پرداخت. وی با انتشار کتاب هایی عامه فهم در خصوص نتایج پژوهش های تخصصی و جمعی جامعه شناسان بر آن بود تا خوانندگان توانایی درک و خرید پژوهش های مذکور را در اختیار داشته باشند (اقتباس از: شوسترمن، 1378: 53-54) این مهم امکانی بود تا شهروندان بتوانند هر چه بیشتر با سازو کارهای سلطه نمادین در جامعه آشنا شده و با تنزل صرف مشارکت سیاسی به ساختار نمایندگی و سیاست حزبی به مقابله برخیزند. بدین ترتیب

روشنفکری جمعی مشارکت سیاسی را در بستر اجتماعی و در شرایط کمبود سرمایه های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی برای شهروندان فراهم می نماید. در عین حال امکانی را فراهم می آورد تا به تعبیر بوردیو آنچه به برکت خودمختاری روشنفکری و در استقلال از قدرت های اقتصادی و فرهنگی حاصل شده است به نحو دموکراتیک توزیع شود و بهره برندگان را بیش از پیش مجهز سازد. اما چرا چنین روشنفکری باید «جمعی» باشد. بوردیو در این رابطه در آخرین بخش کتاب «قواعد هنر» (Rules of Art) خاطر نشان می سازد:

«هر کنش سیاسی که تقویت تاثیر اقدامات روشنفکران را هدف گرفته است به سرنوشت سر دادن شعاری متناقض دچار می شود. از یک سو این هدف معطوف به استحکام خودمختاری است. بویژه با تقویت جدایی از تولید کنندگان غیر خودمختار و با نبرد برای تضمین شرایط اقتصادی و اجتماعی خود مختاری در خصوص تولید کنندگان محصولات فرهنگی در رابطه با تمامی اشکال قدرت(و در ابتدا در رابطه با نشر و ارزیابی محصولات فعالیت روشنفکر)؛ از دیگر سو کنش سیاسی مذکور تولید کنندگان فرهنگی را از اغوا به باقی ماندن در برج عاج هایشان جدا خواهد کرد و آنها را به نبرد ترغیب خواهد کرد تا به دفاع از ارزشهای مرتبط با خودمختاری شان پردازند؛ [البته] اگر تنها خود را عهده دار قدرتی بیش از ابزارهای تولید و تقدیس نمایند و با ورود به مسائل زمانه خودشان. چنین نبردی باید جمعی باشد زیرا روشنفکرانی که با آنها مواجه می شوند، پراکنده بوده و در رقابت با یکدیگر بسر می برند؛ تاثیر قدرت هایی که بر تولید کنندگان فرهنگی اعمال می شود به میزان قابل توجهی از واقعیت مذکور نشات می گیرد. تا زمانی که تولید کنندگان فرهنگی می توانند به این نکته متهم می شوند که از آنها به عنوان بخشی از مبارزات مربوط به رهبری یک روشنفکر یا گروهی از روشنفکران بهره برداری می شود، تلاشها معطوف به بسیج همواره محکوم و مظنون به شکست خواهد بود. این نکته دومین دلیل لزوم جمعی بودن نبرد روشنفکران برای خود مختاری شان است...» (Bourdieu, 1996: 347-348)

بیان فوق علاوه بر ضرورت جمعی بودن چنین روشنفکری از یک نکته حائز اهمیت در میدان سیاسی از منظر دسترسی به ابزارهای تولید عقاید در دموکراسی های امروز حکایت می کند که به انحصار نوینی در بستر میدان سیاسی دامن زده اند. نکته مذکور حضور میدان ژورنالیستی در درون میدان سیاسی و تاثیرات قدرتمند آن بر میدان سیاسی است که به نحوی دسترسی برابر شهروندان به ابزارهای تولید عقیده را بیش از پیش محدود ساخته است. به زعم بوردیو:

«ژورنالیست ها - یا بهتر است بگوییم میدان ژورنالیستی - به این دلیل اهمیت دارند که در جهان اجتماعی، دارای انحصار عملی هستند. [به این معنا که] انحصار ابزارهای تولید و توزیع اطلاعات در مقیاس بزرگ را در دست دارند و از طریق این ابزارها، می توانند بر دسترسی نه تنها شهروندان ساده، بلکه سایر تولید کنندگان فرهنگی، دانشمندان، هنرمندان و نویسندگان و بر آنچه گاه «فضای عمومی» یعنی توزیع گسترده نامیده می شود، تاثیر گذار باشند(زمانی که کسی بخواهد چه به عنوان فرد، چه به عنوان عضوی از یک انجمن یا گروه، اطلاعاتی را منتشر کند، به این انحصار برخورد می کند)....»(بوردیو، 1387: 65-64)

به این ترتیب میدان ژورنالیستی نیز در سایه بازتولید دائمی انحصار کنترل بر ابزارهای تولید عقیده از رهگذر فرآیند هایی نظیر «چرخش چرخه ای اطلاعات» - به معنای همگن سازی و یکسان شدن عرضه اطلاعات در نتیجه الزامات ناشی از رقابت برای تولید یک «خبر داغ» - و «یادزدودگی دائمی» - به مفهوم ارزش دادن به اطلاعات با توجه به تازگی شان و زندگی کردن و اندیشیدن روز به روز - بیش از پیش امکان تحقق جوهره دموکراسی مستقیم نزد شهروندان را در میدان سیاسی به آرزویی غیر ممکن مبدل می سازد. (پیشین: 39-32. همچنین: 103) این همه در کنار سلطه تلویزیون که ظهور «اندیشمندان فوری» (مثل غذای فوری (Fast Food)) را در سایه رابطه میان اندیشه و سرعت و «ناممکن ساختن فکر کردن» میسر می سازد، محرومیت

شهروندانی را در پی دارد که به زعم بوردیو حرفی برای گفتن دارند. بدین ترتیب: «فاصله میان تولید کنندگان حرفه‌ای (یا محصولات آن‌ها) و مصرف کنندگان معمولی (خوانندگان، شنودگان، بینندگان، و همچنین رای دهندگان) که پایه و اساس خود را در خودمختاری میدان‌های تولید خاص می‌یابد، بیش از پیش افزایش یافته و به سختی قابل پشت سر گذاشتن است؛ و از نقطه نظر اصول دموکراتیک کمابیش غیر قابل قبول است» (بوردیو، 1387: 109)

اما بوردیو با قدرت هر چه تمامتر «روشنفکری جمعی» را بدیل عمده‌ایی برای تحقق دموکراسی واقعی شهروندان و در مسیر در هم شکستن انحصار سلطه ژورنالیسم و تلویزیون قلمداد می‌کند که ناظر بر سلطه قدرتمند و فراگیر شهروندان بر ابزارهای تولید خواهد بود. از این روست که وی در بخش پایانی کتاب «درباره تلویزیون و سلطه ژورنالیسم» ذیل عنوان «یک یادداشت نهایی هنجارمند» به مثابه یک راهکار عملی تاکید می‌کند:

«.... باید تولید کنندگان فرهنگی ای که در قله‌های کوچک خود جای گرفته‌اند، بتوانند به خود جرات دهند از آن‌ها بیرون بیایند و مبارزه کنند. مبارزه‌ای جمعی برای آن که شرایط مناسبی در توزیع اندیشه خود داشته و خودشان صاحب ابزارهای توزیع افکار خود باشند [...] شاید ارائه برنامه‌ای برای یک کنش متمرکز و سازمان یافته میان هنرمندان، نویسندگان، دانشمندان و ژورنالیست‌هایی که (تقریباً) انحصار ابزارهای توزیع را در دست دارند، مفید باشد. تنها با چنین سعی و مساعی است که می‌توان امکان ترویج جهان شمول‌ترین دستاوردهای پژوهشی و نیز امکان عملی جهان شمول کردن شرایط دسترسی به امر جهان‌شمول را فراهم کرد.» (بوردیو، 1387: 91-112)

ب) دموکراسی مشارکتی و سیاست عادت‌واره: (Deliberative Democracy and Politic of Habitus)

در اندیشه بوردیو چنانکه گفته شد، ابراز عقاید سیاسی و نه صرف مشارکت در

فرآیند انتخابات، رای دادن و نمایندگی و یا حضور در احزاب سیاسی و هواداری از آنها، به مثابه ویژگی بنیادین یک نظام دموکراتیک تلقی می شود. از این رو بوردیو را باید در زمره آن دسته از نظریه پردازانی تحلیل نمود که از «دموکراسی مشارکتی» و یا «دموکراسی رایزنانه» (Deliberative Democracy) جانبداری می کنند. طبعاً پیش فرض اصلی دموکراسی مشارکتی تاکید بر این موضوع است که هریک از شهروندان قبل از هر گونه تصمیم گیری بتوانند اندیشه های خود را به بهترین وجه بیان نمایند و در عین حال این امکان نیز به نحو برابر به دیگران داده شود که اندیشه های خود را عرضه کنند. (اقتباس از: بشیریه، 1384: 332-333)

نقطه عزیمت بسیاری از نظریه های دموکراسی مشارکتی این ادعا است که راه ارائه سیاستی که به تکاپوی معقول برای کسب توافق، بیشتر شباهت دارد این است که نفوذ سیاسی روابط قدرت کاهش یابد. دولتی که در آن نیرویی به جز نیروی استدلال بهتر در شکل بخشیدن به تصمیم گیری های جمعی نقش ندارد، دولتی غیر واقعی به نظر می آید اما به هر حال دولتی است که حامیان دموکراسی مشارکتی آن را پیشنهاد می کنند. در چنین دولتی نقشی که قدرت در سیاست دموکراتیک ایفاء می کند، تقلیل می یابد. (Rile Hayward, 2004: 13)

اما در اینجا هم نابرابری های فرهنگی و اقتصادی در بستر رابطه دیالکتیکی عادت واره ها و میدان ها، بویژه در میدان سیاسی، مفروضه امکان برابری شهروندان در تولید عقاید سیاسی را حتی در بستر دموکراسی مشارکتی با مشکل مواجه می سازد. بعبارت بهتر دموکراسی مشارکتی استثنایی بر قاعده نابرابری شهروندان در تولید عقاید سیاسی نیست. از این رو به زعم بوردیو نابرابری فرهنگی و اقتصادی برابری دموکراتیک در عرصه مشارکت سیاسی را به دلایل اجتماعی متزلزل می سازد. بوردیو این گونه استدلال می کند که نگرشی فوق العاده خوش بینانه به رابطه میان ارتباط انسانی و قدرت اجتماعی ادعای برابری شهروندان را در بستر دموکراسی مشارکتی استمرار می بخشد.

وی استدلال می‌کند که تفاوت موقعیت‌های اجتماعی، نظام‌های مختلف رغبت (عادت واره‌ها) را صورتبندی می‌کند. عادت واره‌ها به اتفاق ماتریس‌های هنجاری که به واسطه ارزش‌ها و موازین سلطه (میدان‌ها) تعریف می‌شوند، تمایزهایی را در عرصه موقعیت‌ها تولید می‌کنند که در همه مبادلات اجتماعی _ از جمله مبادلات ارتباطی بین‌الذهانی - همچون ساز و کارهای قدرت عمل می‌کنند. از این رو تلقی ارتباط حتی در مطلوب‌ترین شرایط به مثابه پادزهر قدرت، نامعقول است. در مقابل بوردیو مدعی است که روابط زبانی همواره روابط قدرت هستند. وی دو عامل اساسی را به شرح زیر در کیفیت مشارکت سیاسی و توانایی رایزنی شهروندان در بستر دموکراسی مشارکتی حائز اهمیت می‌داند: در وهله نخست عمل مشارکت و رایزنی و تولید عقاید به خودی خود با یک جهت‌گیری استراتژیک اشباع می‌شود؛

بدین معنا که از قرار معلوم اقدامات بی‌غرض در حقیقت اقداماتی غرض‌ورزانه هستند که بر حفظ و افزایش سرمایه‌های سیاسی، نمادین، فرهنگی، و اقتصادی در گونه‌های مختلف خود تمرکز یافته‌اند و در وهله دوم اینکه حتی منافع حساب شده عاملین اجتماعی با مجموعه مشخصی از ارزش‌ها و مفروضاتی که به شدت پاس داشته می‌شوند، احاطه می‌گردند؛ بوردیو آنها را «دوکسا» (Doxa) می‌نامد که به لحاظ تاریخی و در قالب عادت واره‌ها ته‌نشین شده‌اند و در میدان‌های خاصی از زندگی روزمره بکار گرفته می‌شوند. (Cameron & Ojha, 2007: 69)

به این ترتیب دو مقوله «دوکسا» و «عادت واره‌ها» مجدداً به کلید درک اندیشه بوردیو در خصوص دموکراتیک‌سازی جوامع فعلی در بستر دموکراسی مشارکتی در قالب تولید عقاید سیاسی تبدیل می‌شود. اما بوردیو چگونه به تحلیل این دو مقوله در راستای دموکراتیک‌ساختن دموکراسی یا دموکراسی واقعی در جوامع فعلی می‌پردازد؟ چنانکه گفته شد مبادلات ارتباطی بین‌الذهانی و روابط زبانی در اندیشه بوردیو که جوهره فعالیت در دموکراسی مشارکتی در قالب سخنرانی‌ها، نوشتارها و سایر

مداخلات نمادین از منظر تولید عقاید هستند، در واقع روابط قدرت به حساب می آیند. «مایکل گرنفل» (Michael Grenfell) در این رابطه تصریح می نماید:

«در جوامع مدرن، زبان و مبادلات زبانی، طبقه بندی ها، دسته بندی ها و تمایزهای فاقد مبنا که اعمال شده و بازتولید می شوند، عناصر بنیادین قدرت نمادینی هستند که به باور رایج [دوکسا] مشروعیت می بخشند...» (گرنفل، 1389: 193)

باور رایج یا دوکسا در این میان «یک دیدگاه خاص، یعنی دیدگاه حاکمان است، که خود را به مثابه دیدگاهی جهانشمول ارائه و تحمیل می کند، فقط دیدگاه کسانی که به دلیل حاکمیت شان بر دولت آن را حاکم کرده اند...» (بوردیو، 1388: 68) زمانی که بحرانی عمده به وقوع می پیوندد بازاندیشی در دوکسا و سرپیچی از باورهای مسلط امکان پذیر می شود که به زعم بوردیو شرایط بنیادین اجتماعی لازم برای ایجاد مشارکت را فراهم می آورد. عبارت بهتر «مشارکت واقعی» زمانی امکان پذیر می شود که بحرانی عمده در ساختار نمادین جامعه رخ دهد؛ در آن صورت اقدامات عادت یافته افراد اجباراً تحت مشارکت گفتمانی قرار داده می شوند. (Cameron & Ojha, 2007: 67) روایت گرنفل از بروز بحران در بستر دوکسا و مشارکت سیاسی می تواند به نحو بهتری وافی به مقصود باشد:

«[....] اگر چه وجود بحران برای وقوع چنین شکافی در باورها ضروری است اما به خودی خود نمی تواند عامل ایجاد ظهور گفتمانی انتقادی باشد که موجب فروپاشی بنیادین باور متعارف شود...» [....] از نظر بوردیو، تلقی درکی متفاوت از قواعد جاافتاده، ضرورتاً از نگرش جدید به زندگی روزمره و اعمال بدیهی انگاشته شده ناشی می شود. بطور خلاصه از چیزی ناشی می شود که بخاطر فقدان ابزار بیان و بروز فقدان امکان پرسش از امر مسلم و بدیهی، ناگفته می ماند. این موضع وی را به آنجا سوق می دهد که توانایی کنش اثر بخش اجتماعاً تعیین یافته را یا به ابزارهای عملی، غیر گفتمانی و کم اثر محدود کند (اعتصابات و اعتراضات خشن) یا در گذر از حالت عملی به بیان

کلامی، آنرا نوعی «ربایش نمادین» محسوب می‌کند. آنهم به این دلیل که بیان کلامی تنها از سوی اشخاص ثالث شناخته شده و نهادینه (اتحادیه های تجاری، احزاب سیاسی، جا افتاده و غیره) که به افکار سیاسی دسترسی دارند تولید می‌شود. این اندیشه ها به تعریف بوردیو از درست اندیشی و تالی منطقی آن یعنی دگر اندیشی پیوند می‌یابد. درست اندیشی یا راست اندیشی به وضعیتی ارجاع دارد که در آن خودسرانگی باور رایج تشخیص داده شده اما در عمل به کار گرفته می‌شوند. از سوی دیگر، دگر اندیشی به شناخت امکان باورهای رقیب و ظهور چنین باورهایی وابسته است. ظهور چنین باورهایی نیز خود مستلزم حرکت از کنش عملی به مبادلات گفتمانی و آگاهانه پیدایش میدان عقاید است...» (گرنفل، 1389: 194-193)

آنچه از بیان فوق بر می‌آید متضمن تقویت ضعیف مشارکت در بستر دموکراسی مشارکتی در اندیشه بوردیو از رهگذر بحران در دوکسا در قالب اعتصابات و اعتراضات و یا بازتولید افکار سیاسی از طریق ابزارهای نمادین تولید عقاید یعنی احزاب سیاسی هستند که به زعم بوردیو نماد واقعی نوعی از خود بیگانگی تلقی می‌شود؛ بنابراین بوردیو برای صورتبندی روش موثر تزلزل پایه های باور رایج یا دوکسا به مثابه شرط تحقق مشارکت سیاسی واقعی در برابر اشکال فوق به عنوان نمونه های ضعیف مشارکت در میدان سیاسی، مجدداً به میدان خودمختار علمی و خودبسندگی روشنفکری در برابر سرمایه های اقتصادی و فرهنگی و میدان قدرت باز می‌گردد:

«[...] عاملان اجتماعی باید در جهت تعمیم، فراگیر کردن و دموکراتیزه کردن شرایط فرهنگی _ اقتصادی دسترسی به دانش علمی هدایت شوند تا از طریق دسترسی به این امر عام که تنها روش موثر تزلزل باور رایج است فراگیر و همگانی شود این موضع در تلقی تئوریک بوردیو از جنبش های اجتماعی (...) تشریح شده است. آنجا وی کسانی را که به لحاظ فکری یا عملی در این جنبش ها حضور دارند، تشویق می‌کند که هر چه بیشتر بازاندیشی کنند تا هر چه بیشتر بتوانند به نظرگاه جامعی از اهدافی که

در پی آن هستند دست یابند(شرایط اجتماعی، دسته بندی ها، مفروضات، ارزش ها، باورها)...)» (گرنفل، 1389: 203-202)

پس به این ترتیب به پرسش کشیدن دائمی مفروضات، ارزش ها و باورها می تواند نمونه واقعی و موثر بازاندیشی در دوکسا و شیوه موثری تلقی شود که به مشارکت واقعی شهروندان در بستر دموکراسی مشارکتی و تولید یک ضد قدرت نقاد ختم شود. مشارکت واقعی شهروندان در دموکراسی مشارکتی در چارچوب تفکر بوردیو این بار بجای دوکسا متضمن چه نوع کنش سیاسی در قبال عادت واره ها است؟ لوئیک واکوانت در پاسخ به این سوال و در تشریح اندیشه های بوردیو در خصوص دموکراسی به «سیاست عادت واره» به شرح زیر نزد وی تاکید می نماید:

«دومین درس مهمی که می توان از جستارهای بوردیو برای اقدام دموکراتیک فرا گرفت این است که کنش سیاسی نه تنها نهادها (به معنای نظام تاریخی موقعیت ها که در حوزه عمومی تعین یافته است) بلکه باید خوی ها (طبع ها) را (خصلت های ادراک، احساس و اقدام که در درون عاملان اجتماعی تجسم یافته است) هدف قرار دهد. برای رخ دادن تحولی حقیقی و همواره مترقی، ضروری است سیاست میدان ها که بر روابط قدرت ساخت یافته معطوف شده است، با سیاست عادت واره، به معنای توجه فوق العاده زیاد به تولید اجتماعی و روش های بیان گرایش های سیاسی، تکمیل شود. (Wacquant,2005: 19-20)

شاید بیان مثال زیر از بوردیو در رابطه با بیان تمایلات سیاسی مفهوم «سیاست عادت واره» را مشخص تر نماید:

«همه مبارزات نمادین همیشه با الغای اشکال عینیت یافته سیادت شروع می کنند، چون می توان آنها را دید، چون می توان آنها را لمس کرد. گفته می شود: «مرگ بر دولت». اما دولت تنها با آنچه که خود در مغز ما کاشته است عمل می کند، و از همین روی یک نوع روانکاوی روح انسانی پیش شرط یک مبارزه سازماندهی شده است. این طور بگوییم، که

یک مبارزه بسامان سیاسی از خود ما شروع می‌شود...» (بوردیو، 1385)

بنابراین کنش سیاسی از نظر بوردیو نه صرفاً عکس‌العملی خطی در برابر کنش دولت، بلکه موید تأکید بر روانکاوی روح انسانی است و در برگیرنده ره‌ایش در بستر ملکه‌های ذهنی، سلاقی و عادت‌واره‌ها است؛ عادت‌واره‌هایی که محصول کنش-بویژه کنش نمادین-دولت به مثابه یک فرا سرمایه است. کردار سیاسی‌ای که به این ترتیب از کنشگران اجتماعی سر می‌زند سلطه عینی و ذهنی دولت را پشت سر خواهد گذارد و با ماهیت دیالکتیکی خود متضمن ابداع جدیدی خواهد بود که عاملان اجتماعی را از دور باطل اندیشیده شدن توسط دولت پیش از اندیشیدن درباره آن رها خواهد ساخت و مسیرهایی را برای مشارکت واقعی شهروندان در قالب دموکراسی مشارکتی خواهد گشود.

ج) چند فرهنگ گرایی (Multiculturalism):

چند فرهنگ گرایی چیست؟ مقصود بوردیو متضمن چه معنایی از چند فرهنگ گرایی است؟ بوردیو چگونه میان این مقوله و دموکراسی مشارکتی در بستر گفتمان دموکراسی واقعی ارتباط برقرار می‌کند؟ چند فرهنگ گرایی اصطلاحی مسبوق به سابقه است و ظاهراً همواره متضمن بار معنایی مثبت نبوده است. آرتور ملزر (Arthur M. Melzer) در تشریح اصطلاح مذکور در جستار خود با عنوان «چند فرهنگ گرایی و دموکراسی آمریکایی» (Multiculturalism and American Democracy) خاطر نشان می‌کند:

«شعار عصر ما که روشنفکران آمریکایی در صدور آن به بقیه جهان کمک کرده‌اند، چند فرهنگ گرایی است؛ برای کسانی که عنوان فیلسوفانه تری را ترجیح می‌دهند می‌توان از سیاست تمایز سخن گفت [...] در آمریکا واژه چند فرهنگ گرایی به تعیین سیاست‌هایی در راستای خواسته‌های کسانی که می‌خواهند دانشجویان چیزهای

بیشتری درباره گروههای اروپایی غیر غالب بیاموزند، اشاره دارد. سیاست چند فرهنگ گرایي زمانی بحث برانگیز می شود که حذف مطالعه آثار اصیل تفکر غربی را طرح ریزی می کند تا قانون اساسی را برای تضمین نمایندگی سیاسی گروههای مختلف اقلیت متحول سازد [...] چند فرهنگ گرایي اساساً نه چند گانه است و نه متکثر. برعکس. چند فرهنگ گرایي دو گانه گرا است. در قالب چنین نظریه ای جهان به نحوی ساخت می یابد که هر چیزی در درون یک ساختار دو گانه در قالب تمایز بین سرکوبگر و سرکوب شده و یا به تعبیر کنونی بین مسلط (هژمون) و دیگری قرار می گیرد. چنین تمایز دو گانه ای در هسته گفتمان چند فرهنگ گرایانه آمریکا [تاکید از ماست] قرار دارد. (Melzer, 1998: 141)

بوردیو و واکوانت در تشریح دیدگاه خود در خصوص چند فرهنگ گرایي در اثنای نگارش مقاله ای با عنوان «درباره حيله گری خرد امپریالیست» (On the Cunning of Imperialist Reason) در سال 1999 بوضوح دیدگاه دو گانه گرایانه چند فرهنگ گرایي آمریکایی و صدور محصولات روشنفکران آمریکایی در این قالب را بشدت مورد انتقاد قرار دادند. آنها نیز همچون ملزر ضمن تاکید بر بنیان دو گانه گرایي این مفهوم تصریح نمودند که چند فرهنگ گرایي واژه ای است که در اروپا بکار گرفته شده است تا عمدتاً کثرت گرایي فرهنگی را در حوزه مدنی تعبیه نماید. در حالی که در ایالات متحده آمریکا - در اشکال معوج و مکتوم خود - به عوارض ماندگار محرومیت سیاهان و به بحران اسطوره ملی "رویای آمریکایی" که پی آیند افزایش کلی نابرابری ها در دودهم گذشته است، اطلاق می شود. بحران مذکور، بحرانی است که واژه چند فرهنگ گرایي آن را با محدود ساختن به جهان کوچک دانشگاهی، به گونه ای مصنوعی، پوشیده نگه می دارد. در عین حال وقتی آنچه عمدتاً مطرح نیست، شناسایی فرهنگ های حاشیه ای بواسطه آثار معتبر دانشگاهی است، واژه چند فرهنگ گرایي با بیان اصطلاح نژاد به گونه ای دیگر بحران مذکور را مکتوم می نماید. (Bourdieu & Wacquant, 1999: 42)

نکته جالب توجه در اثر مذکور تاکید است که بر صدور مستمر دو گرایی های مذکور به سایر نقاط جهان به مثابه شیوه ای برای ارائه «اصول نگرش و تقسیم بندی» (vision and division) جهان از منظر چند فرهنگ گرایی آمریکایی به مثابه زمینه معرفت شناختی کنش سیاسی و مشارکت سیاسی از سوی روشنفکران آمریکایی به انجام می رسد؛ بوردیو و واکوانت در این خصوص می نویسند:

«تعدادی از محققان آمریکایی به برزیل سفر کردند تا رهبران جنبش سپاهان در آن کشور را به انتخاب تاکتیک های آمریکایی های آفریقایی تبار در اثنای جنبش حقوق مدنی در آن کشور ترغیب نمایند. آنها در این رابطه واژه و مقوله ای با عنوان Pardo (اصطلاحی ما بین Branco (به معنای سفید) و Preto (به معنای سیاه) که مردمی با سیمای فیزیکی مختلط را مشخص می ساخت) به باد انتقاد گرفتند؛ آن هم بدین منظور که تمامی برزیلی های آفریقایی تبار را بر مبنای تضاد دوگانه میان برزیلی های آفریقایی تبار و سفید پوستان در قالب تقسیم دو گانه گرایانه آمریکایی از منظر سیاسی بسیج نماید. در اینجا نیز خشونت نمادین همچنان به ایفای نقش می پردازد. محصولات روشنفکری آمریکایی همچون چند فرهنگ گرایی با پذیرش و مشارکت حاملان این اندیشه در یک کشور با توفیق همراه می شوند. ناشرین، موزه ها، مجلات، و موسسات تحقیقاتی در راس کسانی هستند که صادرات و واردات محصولات روشنفکری آمریکا را تسهیل می کنند.» (Bourdieu & Wacquant, 1999: 48)

با این حال چند فرهنگ گرایی مبتنی بر روایت بوردیو این بار به مثابه بر کشیدن صرف «دیگری» در برابر امپریالیسم چند فرهنگ گرای آمریکایی نیست. به عبارت بهتر اگر چه سخنان "دیگری" در بستر گفتمانی دیگر تقسیم بندی ها و جهان جدیدی را صورتبندی می نماید که ضامن بسیج سیاسی گروههای دیگری خواهد بود؛ اما این بار هم شاهد گفتمانی خواهیم بود که به زعم وی «نابخردی» جدیدی را در عوض چند فرهنگ گرایی واقعی نوید خواهد داد. از این روست که وی در اثری با عنوان «اعمال

مقاومت در برابر اسطوره‌های نوین دوران ما» (Acts of Resistance Against the New Myths of our Time) تاکید می‌کند:

« [...] از ژرفنای کشورهای اسلامی پرششی ژرف درباره جهان شمول سازی دروغین غرب، یا آنچه استکبار جهان شمول می‌نامم، فرا می‌آید. فرانسه نماد عالی این استکبار است که در همان کشور، پوپولیسم ملی ای را برانگیخته است که نام هر در را به یاد می‌آورد. اگر به راستی یک شکل جهان شمول‌گرایی چیزی نیست مگر ملی‌گرایی که پدیده‌های جهان شمول (حقوق بشر و غیره) را بر می‌انگیزد تا خود را مطرح کنند، پس چندان آسان نیست که هر گونه واکنش بنیادگرایانه را در برابر آن، تنها واکنش ممکن قلمداد کنیم [...] خشونت تروریستی، از راه نابخردی نومیدانه ای که تقریباً همیشه از بنیان به خشونت بی‌هدف قدرت‌هایی باز می‌گردد که خود مایه‌ی این خردند. اضطراب اقتصادی اغلب در کسوت خرد ورزی‌های حقوقی است. استکبار خود را با مشروعیت هیئت‌های بین‌المللی می‌آراید و از راه همین دورویی نهفته در خردورزی، می‌کوشد بر سنجه‌های دوگانه خود نقاب بکشد...» (بوردیو، ایستادگی در برابر نولیبرالیسم، 1387: 66-65)

بنابراین در چند فرهنگ‌گرایی بوردیو هم از بنیادگرایی افراطی کشورها اسلامی و هم جهان شمول سازی دروغین غرب اجتناب می‌شود و هر دو به مثابه جلوه «نابخردی» تلقی می‌شوند. جالب آنکه بوردیو «نابخردی» بنیادگرایانه را محصول خرد ورزی استکباری غرب می‌داند. از این رو چند فرهنگ‌گرایی بوردیو ضامن فرا روی از «خویشتن» در برابر «دیگری»، «بومی‌گرایی» در برابر «جهان‌گرایی» و در مجموع «ما» در برابر «آنها» ست. در این جاست که بوردیو از چرخه بازسازی فرهنگ در قالب یک فرآیند تعالی‌گرا و ناظر بر در آمیختن هویت‌های جدید و قدیم سخن می‌گوید و اینکه دست کم نمی‌توان یک فاز فکری و فرهنگی برای همگان تجویز نمود. طبعاً چنین نگرشی از منظر گسترش دامنه اجتماعی مشارکت

شهروندان با فرهنگ‌های مختلف در قالب دولتهای فعلی به هیچ عنوان نمی‌تواند ضامن طرد و نفی موجودیت‌های فرهنگی و شناسایی خواسته‌های سیاسی آنان باشد؛ چرا که چند فرهنگ‌گرایی متضمن بازاندیشی در «برساخته» ای موسوم به «مردم» خواهد شد که در فضای دموکراسی مشارکتی باید متضمن «منافع» گونه‌های بیشتری از آنها در سایه حذف دگرسازی شان باشد. بیان اخیر با تفسیر واکووانت از اندیشه چند فرهنگ‌گرایی بوردیو در دموکراسی مشارکتی تحلیل توصیفی اخیر را تسهیل خواهد نمود:

«[...] جنگ نمادین همگان علیه همگان هرگز پایان نمی‌پذیرد و هیچ خواسته سیاسی نیست که با درخواستی برای شناسایی اجتماعی توأم نباشد. [تاکید از ماست] در اینجا بوردیو مباحثات اخیر خود درباره دموکراسی مشارکتی را با توصیه به جستجو برای شناسایی فرهنگی پیچیده‌تر می‌سازد. [...] فرهنگ همواره ابزار نگرش و تقسیم‌بندی و در آن واحد، یک محصول، یک سلاح و یک سهم از مبارزات برای حیات و ممانعت نمادین است و بدین دلیل نمی‌تواند شیوه‌ای برای حل نبرد جاری برای دستیابی به شناسایی هستی اجتماعی‌ایی باشد که در هر جا بشریت را توصیف و طبقه‌بندی می‌کند. بوردیو ضرورت بازتابندگی را به نحو قابل ملاحظه‌ای به ما یادآوری می‌کند که مفهومی بنیادی در علم اجتماعی منتسب به وی تلقی می‌شود درعین حال وی به گونه‌ای یکسان آن را در عرصه سیاست بکار می‌بندد: روشنفکران به منظور کنترل و ارزیابی شیوه‌های متنوعی که در قالب آنها مواضع شان را به عنوان سخنوران مطرح می‌سازند، باید ابزارهای شناخت را به سوی خود معطوف نمایند. منافع و استراتژی‌هایی که روشنفکران به مثابه تولیدکنندگان مستقل فرهنگی درون نظم خاص میدان روشنفکری پیگیری می‌کنند، برساخته آنان را از "مردم" و تفسیرشان از منافع شهروندان در دموکراسی لیبرال را شکل می‌بخشد.» (Wacquant, 2004: 11)

واکوانت ادامه می دهد که چنین دیدگاهی در اندیشه های بورديو امروزه به شدت از سوی حامیان چند فرهنگ گرای پشتمانی می شود. دیدگاهی که چند فرهنگ گرای را در سایه جنگ نمادین همگان علیه همگان با اتکاء به نابرابری سرمایه های فرهنگی و اقتصادی گروههای قومی مختلف به منظور شناسایی، تنها با صورتبندی و احیاء مجدد نقش روشنفکران خودمختار برخوردار از سرمایه های مذکور می تواند امکان پذیر سازد. چرا که روشنفکران مذکور به عنوان تولید کنندگان فرهنگی نه احیاگر نبرد نمادین میان مردم با برساختن دگر سازی های شهروندان و محرومیت آنها در عرصه اجتماعی، بلکه با تلاش درصدد فراگیر ساختن منافع تمامی شهروندان در قالب "برساخته" مردم مجدداً امکان های بیشتری را در مسیر دستیابی آنها به سرمایه های اقتصادی و فرهنگی و نمادین فراهم خواهد ساخت. مجدداً بورديو در این زمینه نیز پیش گام روشنفکرانی است که با چند فرهنگ گرای «واقعی»، دموکراسی مشارکتی را واقعی تر ساخته است. نگارش کتاب «سپه روزی جهان» در شرایطی که در آن مستقیماً به دیدگاههای کارگران مهاجر، ساکنان مناطق فقیر نشین، خرده کشاورزان و... پرداخته شده است (اقتباس از: شویره و فونتن، 1385: 27-26)، ظاهراً متضمن صورتبندی تصویر وضعیت بخش های دیگری از مردم بوده که برساخته جامعه نولیبرالی از مردم - بواسطه اعمال یک خشونت نمادین و به دلیل فقر سرمایه های اقتصادی و فرهنگی آنان - در مسیر اهمیت بخشیدن، شناسایی و جلب مشارکت آنها در دموکراسی های نمایندگی امروز باز مانده است.

(د) افکار عمومی کیفی: (Qualitative Public opinion)

در اندیشه بورديو دموکراسی نمایندگی به عنوان دوکسای میدان سیاسی متضمن غصب و مصادره به مطلوب آراء افراد و شهروندانی است که نمایندگی خود را به سیاست پیشگان تفویض کرده اند؛ چرا که شهروندان مذکور در بستر تعامل میدان

سیاسی و عادت واره‌ها از سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی کافی برای تولید و یا حتی مصرف محصولات سیاسی برخوردار نیستند. چنین وضعیتی حجم شهروندان غایب در انتخابات را افزایش داده و آنها را به نمایندگان سیاسی شان متکی می‌کند. بورديو اهمیت قابل ملاحظه‌ای برای این افراد غایب در انتخابات قائل است که به نوبه خود از خودبیگانگی سیاست‌نماینده‌گی و شی‌وارگی میدان سیاسی را از طریق نمایندگی بازتولید می‌کنند. فرآیند دیگری که به زعم بورديو در قالب دموکراسی‌های نمایندگی متضمن مستحیل ساختن آراء شهروندان در دستگاه‌های تملک‌زدای عقاید، بازنمایی آنها به شکل غیر واقعی و بر ساختن عقاید به منظور فروش تصاویر دلخواه و سپس زمینه‌چینی برای جلب حمایت از آنهاست، صورتبندی «افکار عمومی» از طریق نظر سنجی هاست. بورديو با به نقد کشیدن مفروضه‌های اصلی نظر سنجی‌ها برای بازنمایی افکار عمومی به شدت در مسیر این استدلال گام بر می‌دارد که نظر سنجی‌ها توانمندی‌های بالقوه افکار عمومی و حرکات فکری عموم را به نحو مطلوب منعکس نمی‌سازند؛ سه اصل موضوعه یا سه مفروضه‌ای که بورديو آنها را در مقاله‌ای با عنوان «افکار عمومی وجود ندارد» (Public opinion does not exist) در چارچوب کتاب «جامعه‌شناسی زیر پرسش» (Sociology in question) به نقد می‌کشد، بدین شرحند:

«نخستین اصلی که [...] در پایه و اساس توجیه‌کننده نظر سنجی‌ها قرار داده می‌شود، این است که اصولاً همه افراد دارای نظر هستند در حالی که این پیش‌فرض چندان درست نیست: انسان‌ها در مورد همه چیز نظر ندارند و در مورد موضوعات مختلف دارای حساسیت یکسانی نیز نیستند. [...] همین امر ما را به سوی اصل موضوعه دوم که باز هم اصلی غلط است سوق می‌دهد و آن این است که همه نظرهای داده شده با هم دارای یک برابری ریاضی یا ارزش برابر هستند.... به عبارت دیگر این فرض وجود دارد که ما دارای چیزی هستیم به نام «واحد نظری» که می‌توان آن را با

واحدهای دیگر جمع زد و به قالب های بزرگتر یا کوچک تر رسید... [اما] به هر حال میزان شناخت و برداشت از موضوع مورد مطالعه یکی نیست.» (فکوهی، 1385)

نهایتا به زعم بوردیو سومین اصل موضوعه، آن است که در روش پرسشنامه های یکسان فرض بر این گذاشته می شود که جواب دهندگان طبقه بندی ها و رده شناسی های یکسانی از پرسش ها و بنابراین از مسائل و پدیده هایی که اطراف خود می بینند، دارند. در حالی که مطالعات انسان شناسی سال هاست نشان داده اند که آنچه ما «رده شناسی شناختی» (Cognitive taxonomy) می گوئیم، در افراد مختلف یک جامعه یا جوامع مختلف به شدت با یکدیگر متفاوت است. بنابراین بوردیو با طرح مباحث اخیر، افکار عمومی نظر سنجی شده کمی را ابزاری در دست میدان سیاسی می داند که نقش آن «باوراندن این توهم است که افکار عمومی حاصل جمع صرف نظر های فردی است» (لازار، 1390: 184) و بدین ترتیب به سوی اهمیت بخشیدن به میزان سکوت پاسخ گویان در عرصه نظر سنجی ها و بویژه تعداد «بدون پاسخ ها»، همچنین شهروندان غایب در انتخابات که معرف افکار عمومی کیفی هستند، گام بر می دارد.

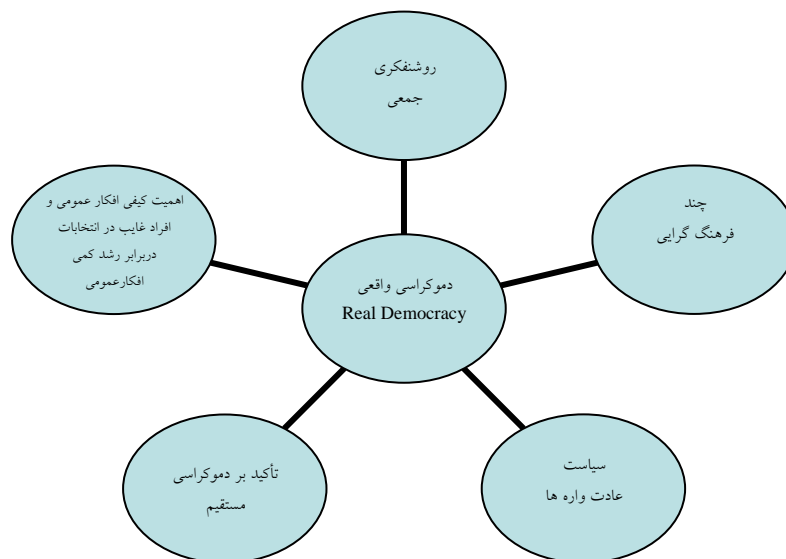
مهمترین شیوه بدیل در این میان «لب به سخن گشودن» کیفی ترین وجوه افکار عمومی بدون مساله پردازی های معهود و بسته بندی های سیاسی مورد نظر است؛ سستی که به زعم بوردیو جوهره روشنگری تلقی می شود اما نه با قرار گرفتن روشنفکران در جایگاه پیروزمندان و تسخیر کنندگان اجتماع، بلکه با از نظر دور نداشتن اجتماع و قرار گرفتن در اردوی بازندگان توأم با دغدغه های حرفه ای و بدون محدود کردن صرف خرد به آنچه (نظیر نظر سنجی ها) به لحاظ فنی شدنی است. (اقتباس از: بوردیو و گراس، 1379: 116-114)

بنابراین بوردیو از منظر مقوله اخیر نیز جایگاه ویژه ای را برای روشنفکران به لحاظ واقعی تر ساختن دموکراسی های مشارکتی مورد توجه قرار می دهد.

نتیجه‌گیری

گفتمان «دموکراسی واقعی» در چارچوب جامعه‌شناسی سیاسی بوردیو به عنوان دال برتر و محوری تلقی شود که با نشانه‌های مفصل‌بندی شده‌ای نظیر «روشنفکری جمعی»، «دموکراسی مشارکتی و سیاست عادت‌واره»، «چند فرهنگ‌گرایی» و اهمیت بخشیدن به «افکار عمومی کیفی» به تعامل ساختار و کارگزار و مشارکت شهروندان در فضای تعاملی مذکور معنای مشخصی بخشیده است. در این میان روشنفکری جمعی به مفهوم روی هم گذاشتن مهارت‌های مکمل تحلیل علمی، ارتباط خلاق و نیز آمادگی پدید آوردن چشمگیرترین محصولات تحقیق به منظور تأثیر گذاشتن بر مباحثات عمومی به گونه‌ای مستمر و سازمان‌یافته و نیز تلاش برای تأثیرگذاری بر مسائل و موضوعات مبرم مدنی با نوشتن آثاری که بسیاری از خوانندگان توانایی «درک» و «خرید» آنها را داشته باشند، به تعدیل میان کنش‌گرایی روشنفکران متعهد و فساد ساختاری تلوزیون و میدان ژورنالیستی پرداخته است. به پرسش کشیدن دائمی مفروضات، ارزش‌ها و باورها که می‌تواند نمونه واقعی و موثر بازانداشی در دوکسا و شیوه موثری تلقی شود که به مشارکت واقعی شهروندان در بستر دموکراسی مشارکتی و تولید یک ضد قدرت نقاد ختم شود، نشانه بارز تعامل میان دموکراسی مستقیم کنش‌گرایانه و ساختار دموکراسی نمایندگی است. در عین حال سیاست عادت‌واره‌ها به جای تمرکز بر کنش سیاسی معطوف به نهادها و مشارکت در قالب ساختار نمایندگی، خوی و خصلت‌ها و کیفیات ابراز‌گرایش‌های سیاسی را مورد بازبینی قرار می‌دهد. چند فرهنگ‌گرایی نیز به جای بومی‌گرایی یا غرب‌گرایی و یا دوگانه‌بنیادگرایی و اروپا‌محوری در پی صورت‌بندی برساخته‌ای از مردم در سایه ترکیب هویت‌های جدید و قدیم است که متضمن «منافع» گونه‌های بیشتری از آنان است. نهایتاً افکار عمومی کیفی در تلاش است تا در برابر فشار ساختاری مشارکت‌کنندگان در ساختار رای‌دهی نقش

کنشگران غایب و لب به سخن گشودن رای دهندگان ساکت و صامت را امکان پذیر سازد. امکانی که مسیر تحقق آن از رهگذر تحقق روشنفکری جمعی صورتبندی می شود از این رو شاید بتوان در تشریح دموکراسی واقعی نزد بوردیو جایگاه برتری برای روشنفکری جمعی در نمودار زیر بدان اختصاص داد.



منابع

1. اسوین میر، یوآر (1387)؛ «سلطه مردانه و تاریخ زنان»، ترجمه نریمان رحیمی؛ در: پایگاه اطلاع رسانی دکتر ناصر فکوهی به نشانی:
<http://www.fakouhi.com/node/2307>
2. بشیریه، حسین (1384)؛ گذار به دموکراسی؛ چاپ دوم، تهران: نشر نگاه معاصر.
3. بوردیو، پیر (1390)؛ تمایز، نقد اجتماعی قضاوت های ذوقی؛ حسن چاوشیان؛ چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
4. ——— (1388)؛ درسی درباره درس؛ ناصر فکوهی؛ چاپ اول، تهران: نشر نی.
5. ——— (1387)؛ درباره تلویزیون و سلطه ژورنالیسم؛ ناصر فکوهی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات آشیان.
6. ——— (1387)؛ گفتارهایی درباره ایستادگی در برابر نولیبرالیسم؛ علیرضا پلاسید؛ چاپ اول، تهران: نشر اختران.
7. ——— (1385)؛ «خلق و خوی سلطه و آزادی»، ترجمه کوروش برادری؛ اخبار روز؛ هیجدم فروردین.
8. ——— (1380)؛ نظریه کنش دلایل عملی و انتخاب عقلانی؛ مرتضی مردیها؛ چاپ اول، تهران: انتشارات نقش ونگار.
9. ——— و گوتتر گراس (1379)؛ «وارونگی همه جانبه»، ترجمه ناصر نصر اصفهانی؛ نگاه نو؛ شماره 44.
10. پارکر، جان (1386)؛ ساخت یابی؛ حسین قاضیان؛ چاپ اول، تهران: نشر نی.
11. جمشیدیها، غلامرضا و شهرام پرستش (1386)؛ «دیالکتیک منش و میدان در نظریه عمل پی یر بوردیو»؛ نامه علوم اجتماعی؛ شماره 30.
12. شوسترمن، ریچارد (1378)؛ «فیلسوفی علیه رسانه ها و بازار»، ترجمه سیف حسینی؛ آدینه؛ شماره 139.
13. شویره، کریستی ین و اولیویه فونتن (1385)؛ واژگان بوردیو؛ مرتضی کتبی؛ چاپ

اول، تهران: نشر نی.

14. فکوهی، ناصر (1385)؛ «افکار عمومی وجود ندارد! نگاهی تطبیقی به نظر سنجی در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه»؛ روزنامه سرمایه؛ شماره 216؛ چهاردهم تیر ماه.
15. فولادوند، عزت الله (1376)؛ خرد در سیاست؛ چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو.
16. گرنفل، مایکل (1389)؛ مفاهیم کلیدی پیر بوردیو؛ محمد مهدی لیبی؛ چاپ اول، تهران: شرکت نشر نقد افکار.
17. لازار، ژولیت (1390)؛ افکار عمومی؛ مرتضی کتبی؛ چاپ هشتم، تهران: نشر نی.
18. مارش، دیوید و جری استوکر (1384)؛ روش و نظریه در علوم سیاسی؛ امیر محمد حاجی یوسفی؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
19. ممتاز، فریده (1383)؛ «معرفی مفهوم طبقه از دیدگاه بوردیو»؛ پژوهشنامه علوم انسانی؛ شماره 41-42.

20. Bourdieu, Pierre and Loic Wacquant (1999); "**On the Cunning of Imperialist Reason**"; Theory, Culture and Society; No 1; Vol 16
21. ——— (1996); **The Rules of Art, Genesis and Structure of the Literary Field**; Susan Emanuel; First Published, Cambridge: Polity press.
22. ——— (1993); **Sociology in Question**; Richard Nice; First Published, London: Sage Publications.
23. ——— (1991) "**Fourth Lecture. Universal Corporatism: The Role of Intellectuals in the Modern World**"; Poetics Today; No12; Vol 4
24. ——— (1991); **Language and Symbolic Power**; Gino Rymond and Mattew Adamson; First Published; Cambridge: Polity Press.
25. ——— (1990); **The Logic of Practice**; Richard Nice; First Published, Stanford: Stanford University Press.
26. Cameron, John and Hemant Ojha (2007); "**A Nepales Journey from Bourdieu through Kant to Dewey and Habermas**"; International Journal of Social Economics; No 1/2; Vol 34.
27. Clair, Robert and others (2005); "**Habitus and Cummunication Theory**"; Intercultural Cummunication Theory; No 16; Vol 1.

28. Defilippis, James (2001); "**The Myth of Social Capital in Community Development**"; Housing Policy Debate; Issue 4; Vol 12.
29. Fucs, Christian (2003); "**Some Implications of Pierre Bourdieu's work for a Theory of Social Self-organization**"; European Journal of Social Theory; No.6; Vol 4.
30. Kauppi, Nillo (2003); "**Elements for a Structural Constructivist Theory of Politics and European Integration**"; Center for European Studies working paper"; No. 104.
31. Krawitz, Cole & Jay Toole. "**We're a long way from real democracy**". News day. August 25 2006. In: <http://www.commondreams.org/views06/0825-32.htm>
32. Lane, Jeremy F. (2006) **Bourdieu's Politics Problems and possibilities**. First Published. Landon and New York. Routledge..
33. UNECE -- European ECO-Forum Vienna Declaration to the Third Meeting of Parties of the Aarhus Convention: **Use Aarhus Convention to promote real democracy!** In: <http://www.elaw.org/node/3537>
34. Melzer, Arthur M. (1998); **Multiculturalism and American Democracy**; First Published; University of Kansas
35. Rile Hayward, Clarissa (2004); "**Doxa and Delibration**"; Critical Review of International Social and Political Philosophy; No. 1; Vol 7.
36. Wacquant, Loic (2005); **Pierre Bourdieu and Democratic Politics**; First Published, Cambridge: Polity press.
37. ——— (2004); "**Pointers on Pierre Bourdieu and Democratic Politics**"; Constellations.No.1; Vol 11.